

افراط‌گرایی در مدارس دینی غیر رسمی افغانستان

اشاره

انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان (AISS) به تازگی گزارشی از تحقیق در مورد جریان افراط‌گرایی در مدارس دینی غیر رسمی در افغانستان منتشر کرده است. به گفته تهیه‌کنندگان این گزارش، تحقیق به مدت شش ماه در ده ولایت افغانستان صورت گرفته است. به خاطر محتوای این شماره فصل‌نامه اندیشه معاصر، چکیده گزارش همراه با برخی

بنیاد اندیشه

ملاحظات به حضور خوانندگان تقدیم می‌گردد. این گزارش هفتادصفحه‌ای متشکل از مباحث مقدماتی، روش تحقیق، یافته‌های تحقیق، نتیجه‌گیری، فهرست منابع و ضمایم است.

روش تحقیق و شیوه پیمایش

تحقیق به روش پیمایشی و تحقیق گسترش یافته و نمونه‌گیری غیراحتمالی صورت گرفته و پرسش‌نامه نسبتاً مفصلی ترتیب یافته است که جامعه آماری مشخص به آن پاسخ داده‌اند. در این پیمایش که در ده ولایت افغانستان صورت گرفته، ۵۰ مدرسه غیر رسمی انتخاب شده و از هر مدرسه دو نفر مدرس و چهار نفر محصل علوم دینی، که در مجموع ۳۰۶ نفر می‌شوند، انتخاب شده و مورد پرسش قرار گرفته‌اند. در پرسش‌نامه، سوالاتی از پاسخ‌دهندگان در باره مشخصات

فردی، باورهای دینی، نظرات سیاسی، حمایت از خشونت‌ها، فعالیت علیه دولت، دیدگاه‌ها در باره هنجارهای اجتماعی، نصاب تعلیمی مدارس دینی، منابع مالی مدارس دینی و برخی دیگر از موضوعات متفرقه انجام یافته است.

تمام یافته‌ها و نتایج به دست آمده از تجزیه و تحلیل کمی و کیفی پاسخ‌های جامعه آماری ۳۰۶ نفره استخراج شده و به عنوان یک گزارش ارائه شده است. هم چنین از کتاب‌ها و منابع دیگر نیز تا حدودی استفاده شده است.

یافته‌های تحقیق

۱. در حدود ۴۰ درصد مصاحبه‌شوندگان باور دارند که مذهب حنفی نماینده اسلام راستین است و ۱۶ درصد باور دارند که فرقه دیوبندیه منعکس کننده اسلام واقعی است و ۸ درصد نیز وهابیت را قرائت اصلی از اسلام می‌شمارند. ۱۰ درصد نیز باور دارند که چهار مذهب اصلی سنی و مذهب شیعه جعفری، در بردارنده نمایندگان اصلی اسلام واقعی هستند. نهضت میانه‌رو اسلامی، روشنفکری دینی و دیگر موارد نیز درصدهایی را به خود اختصاص داده‌اند.

۲. در مورد غیرمسلمانان نیز بیشتر از ۵۰ درصد از پرسش‌شوندگان باور دارند که باید احترام شوند و در جامعه باید بدان‌ها حرمت گذاشته شود. اما ۴۰ درصد نیز باور دارند که غیرمسلمانان با مسلمانان برابر نیستند و نباید مورد احترام قرار گیرند. در عین حال ۸۰ درصد نیز مشکل خاصی با زندگی کردن در محیطی که دیگر پیروان ادیان توحیدی زندگی می‌کنند، ندارند.

۳. در حدود ۸۰ درصد پاسخ‌دهندگان مخالف خشونت علیه کسانی هستند که در حال نبرد با مسلمانان نیستند. اکثر پرسش‌شوندگان اسلام را دین صلح و امنیت می‌دانند و هرگونه خشونت علیه پیروان دیگر ادیان را ممنوع می‌دانند. تقریباً ۴۰ درصد مخالف معاشرت از قبیل نشستن سر یک دسترخوان با غیرمسلمانان هستند.

۴. در حالی که اکثر پرسش‌شوندگان مقامات حکومت فعلی را مروج ارزش‌های سکولار می‌دانند، اما در حدود ۷۵ درصد از آنان، حکومت فعلی را یک حکومت مشروع اسلامی تلقی

می‌کنند و بیش از ۸۰ درصد عضویت فعال در حکومت را بلامانع می‌دانند. ۶۰ درصد نیز باور دارند که مسلمانان وظیفه دارند در صورت مشاهده هرگونه جرم و اعمال مخالف اسلام، مطابق قوانین و آموزه‌های دینی، مبادرت به تطبیق احکام اسلامی نمایند.

۵. توجیه ایدئولوژی طالبانی در میان مدارس دینی نسبتاً ناچیز است. در حدود ۶۰ درصد از پاسخ دهندگان، طالبان را دست نشانده خارجی می‌دانند و معتقدند که طالبان برداشت درستی از اسلام ندارند. تنها ۳ درصد در این ده ولایت باور داشته‌اند که طالبان از اسلام دفاع می‌کنند.

۶. در مورد معیارهای اجتماعی بیش از ۷۰ درصد از پاسخ‌دهندگان بر این باور بوده‌اند که باید در جامعه همه انسان‌ها بدون در نظر داشتن جنسیت، مذهب و قومیت، از حقوق مساوی و برابر برخوردار باشند. اما ۲۵ درصد نیز مخالف این باور بوده‌اند. گرچه اکثریت پاسخ‌دهندگان، وظیفه خانه‌داری را برای زنان از هر امری دیگر مقدم دانسته، اما بیش از ۸۵ درصد با کار زنان در بیرون از خانه موافق بوده‌اند.

۷. به طور کلی اکثر پاسخ‌دهندگان ارزش جدید مثل حقوق بشر، حقوق زنان، دموکراسی، آزادی و... را مخالف آموزه‌های اسلامی می‌دانند و معتقدند شریعت اسلامی کامل‌ترین دین برای زندگی بشر است. از نگاه آنان هیچ نسبتی میان دموکراسی و اسلام وجود ندارد و دموکراسی محصول جهان غرب است که اگر قدرت داشته باشند از نفوذ آن در کشورهای اسلامی جلوگیری می‌کنند.

۸. بر اساس یافته‌های پیمایش، بیش از ۸۴ درصد از مدارس دینی غیر رسمی هزینه‌های روزانه خود را از منابع محلی و داخلی به دست می‌آورند و در حدود ۱۰ درصد از طلاب این مدارس از منابع خارجی شهریه دریافت می‌کنند. همچنین در حدود ۸۴ درصد از شاگردان و مدرسان این مدارس ادعا کرده‌اند که هیچ رابطه‌ای با نهادهای خارجی ندارند.

۹. مسأله آموزش و تعلیم و تربیه در مدارس دینی در چهار شکل وجود دارد که عبارتند از: مساجد، مدارس سنتی ابتدایی، مدارس سنتی ثانوی و مدارس دینی نوین. در تمام این مدارس دو عامل اساسی برای تربیت و رشد طلاب دینی وجود دارد: یکی متون درسی بسیار قدیمی و

متعلق به دوره‌های گذشته و دیگری مدرسانی که از مدارس دینی فارغ گردیده اند.

نتیجه‌گیری و توصیه‌ها

۱. تعدادی زیادی از مدارس دینی شاگردان خود را به افراط‌گرایی تشویق می‌کنند که باعث توسعه و انتشار باورهای دینی رادیکال می‌شوند.

۴. علیرغم این که بر اساس این تحقیق سوء برداشت‌های زیادی از آموزه‌های دینی در مدارس دینی غیر رسمی وجود دارد، اما میزان مدارای مذهبی، عدم حمایت این مدارس از خشونت و حمایت از حقوق زنان امیدوارکننده به نظر می‌رسد. اکثریت پاسخ دهندگان، با جنگ گروه‌های افراطی علیه دولت افغانستان موافق نبوده و گروه‌های افراطی، از جمله گروه طالبان را نماینده واقعی اسلام نمی‌دانند. در باره ارتباط رسمی مدارس دینی با دولت نگاه مثبت وجود دارد که این نگاه مثبت می‌تواند، فرصت‌های خوبی را برای دولت فراهم می‌سازد.

۲. با توجه به یافته‌های نسبتاً امیدوارکننده، وزارت معارف افغانستان و دیگر نهادهای مرتبط از طریق راه‌اندازی مدارس دینی رسمی و کمک به آنها می‌توانند بردباری و مدارا در مدارس دینی را ترویج کنند. هم‌چنین دولت می‌تواند از طریق تهیه و تنظیم نصاب درسی با استدلال‌های میانه‌رو و متعادل، قرائت میانه‌رو از اسلام را ترویج نموده و این‌گونه مدارس را به سمت مدارا و تعادل سوق دهد. دولت هم‌چنین می‌تواند از طریق کنترل کمی و کیفی مدارس دینی به خصوص ارتباطات خارجی آنها، اخذ گزارش مرتب از نحوه درس، حضور و غیاب، کمک‌های مالی از سوی نهادهای داخلی و خارجی، این مدارس را کنترل کند.

ملاحظات کلی گزارش

این گزارش و نحوه تحقیق گرچه در کشور ما در نوع خود جالب و کار جدیدی است، اما همان‌گونه که هرکاری ممکن است دچار نواقص و کمبودهایی گردد، در این کار نیز می‌توان ملاحظات را مطرح کرد. امیدواریم که در کارهای بعدی انسیتوت مورد توجه قرار گیرد:

۱. با توجه به این که روش تحقیق، تلفیقی از روش‌های کمی و کیفی دانسته شده است، آزمون و خطاهای بسیاری را باید در برداشته باشد. اما تمام یافته‌های تحقیق تنها از طریق پاسخ‌های جامعه آماری، یعنی ۳۰۶ طالب و مدرس علوم دینی، به‌علاوه تعدادی از تحقیقات و پژوهش‌های دیگر به‌دست آمده است. این موضوع می‌رساند که محققان انستیتوت نتوانسته‌اند یک پیمایش میدانی و واقعی را شکل دهند. در این‌جا علاوه بر پرسش از جامعه آماری که تنها متعلق به مدارس دینی هستند و مراجعه به کتاب‌ها و تحقیقات مکتوب دیگر، باید به اقشار مختلف مردم و در نواحی آزاد بیرون از مدارس دینی مراجعه می‌شد. مثلاً در این پیمایش هیچ پرسشی در مورد این‌که چه تعداد از افراد مدرسه به گروه‌های افراطی پیوسته‌اند، وجود ندارد. یا مثلاً این‌که اقشار مسن‌تر، چه تفاوت‌هایی با قشر جوان‌تر دارند. همچنین هیچ تفکیک قومی، منطقه‌ای، ایدئولوژیکی و... میان پرسش‌شوندگان صورت نگرفته است. همگان با یک چوب رانده شده و در مورد شان قضاوت‌های یکسان صورت گرفته است.

۲. در این تحقیق جریان افراط‌گرایی و ویژگی‌ها، تاریخچه و مصادیق آن در حد کافی وافی شرح داده نشده و تا حدودی مبهم و گنگ به نظر می‌رسد. مخاطب هنوز نمی‌داند که به کدام جریان‌ات و گروه‌های اسلامی می‌توان افراط‌گرا اطلاق کرد. به دلیل همین ابهام، تعدادی از مدارس شیعی نیز در ولایت‌هایی چون بامیان و بلخ و کابل شامل جامعه آماری شده و در زمره مدارس دینی غیر رسمی به شمار رفته‌اند که گویا افراطی‌گری را ترویج می‌کنند. در حالی که اصلاً مسأله امروز ما این‌گونه مدارس نیستند؛ بلکه مدارس مساله‌سازند که افراط‌گرایی و باورهای افراطی تولید می‌کنند.

۳. پیشداوری‌ها و پیش‌فرض‌ها به خوبی از سرو ته تحقیق پیدا است. مثلاً محققان در مورد تمویل خارجی مدارس دینی وقتی به پاسخ دلخواه دست نیافته‌اند، سرخ کتاب‌ها، مقالات و تحقیقات مختلف رفته‌اند تا اثبات کنند که مدارس دینی در افغانستان به تمویل خارجی متکی هستند. اما باز هم در نهایت به این نتیجه رسیده‌اند که تنها ده درصد مدارس دینی به کمک‌های خارجی متکی هستند. این گراف پایین با آن ادعا که بسیاری از مدارس متکی به کمک‌های خارجی هستند، در تناقض آشکار قرار می‌گیرد.

۴. جامعه آماری بسیار یکدست و از پیش تعیین شده و تنها از افراد ساکن در مدارس دینی انتخاب شده‌اند. در حالی در چنین تحقیقاتی باید جامعه آماری به صورت اتفاقی انتخاب شوند و مورد پرسش قرار گیرند. زیرا طبیعی است که وقتی پرسش شوندگان از قبل انتخاب می‌شوند، پاسخ‌های ساختگی و غیرواقعی را از پیش آماده می‌کنند و به مصاحبه کننده ارایه می‌دهند.

۵. در این تحقیق علاوه بر برخی ولایاتی که محل رشد افراطی‌گری است، برخی از ولایات دیگر که اساساً با افراطی‌گری بیگانه‌اند، نیز توجه شده است که به نظر می‌رسد چندان تناسبی با محتوا و هدف تحقیق ندارد. به عنوان مثال در ولایاتی چون بامیان، کابل، بلخ و... به مدارس دینی اهل تشیع نیز توجه شده است. اما معلوم نیست که چند درصد تحقیق در این مدارس انجام یافته است و نتایج گزارش تا چه میزانی متأثر از یافته‌های مربوط به مدارس دینی اهل تشیع بوده است؟ بدون شک نوع سؤالاتی که از اساتید و محصلان مدارس اهل سنت و اهل تشیع پرسیده شده، باید متفاوت باشد. زیرا اساساً مکانیزم‌های اداری و مالی و ساختار آموزشی آن‌ها و همچنین نوع ایدئولوژی حاکم بر فضای مدارس دینی هر دو نحله مذهبی کاملاً متفاوت است. بنابراین برآیندهای تحقیق نمی‌تواند یک‌دست و همسان باشد.